

علی شریعتی و حادثه کربلا

منبع: سایت جرس، روز جمعه، مورخ: ۹۲/۸/۲۴

پس از سال‌ها، اخیراً بار دیگر به سخنرانی خاطره‌انگیز علی شریعتی با عنوان «پس از شهادت» گوش سپردم که در سال پنجاه شمس در مسجد نارمک تهران ایراد شده است. با گذشت زمانی طولانی، اما رایحه سخنان حماسی و شورانگیز و تأثیرگذار دکتر شریعتی را می‌توان همچنان استشمام کرد و فضای جلسه‌ای را تجسم نمود که چهل و دو سال پیش، پس از اعدام برخی از اعضای سازمان مجاهدین خلق برگزار شده است، و قول فروغ فرخزاد را به یاد آورد: «تنها صداست که می‌ماند».^۱ تبیین انقلابی شریعتی از حادثه کربلا، البته تفاوت مهمی با تحلیل‌های سنتی و اسطوره‌ای از این واقعه دارد. او از امام حسینی یاد می‌کند که «انسان مافوق» است و نه «مافوق انسان»؛ امام حسینی که می‌توان به او تاسی کرد و از او درس آموخت و زخم‌های روح بلند او را نگریست، نه امام حسینی که در روز عاشورا جیان به کمک او آمدند و حظ و نصیب ما تنها گریستن بر زخم‌های بدن او و یارانش است. به نزد شریعتی، «تشیع علوی» متکفل تبیین قرائت‌رهای بخش از آموزه‌های شیعی است، بر خلاف «تشیع صفوی» که رهای کُش است و القاء کننده سستی و ماتم و خمودی و سیر کردن در فضای اسطوره‌ای و رازآلود.

با این همه، تحلیل مرحوم شریعتی از حادثه کربلا به‌رغم بدیع و جذاب بودنش، متضمن دو خطای مهم و تأمل‌برانگیز است. نخست: شواهد تاریخی مکفی برای این تحلیل وجود ندارد. مطابق با تحلیل مرحوم صالحی نجف‌آبادی، امام حسین به قصد شهید شدن از مکه خارج نشد، بلکه به دعوت کوفیان بدان سرزمین روانه گشت.^۲ در نیمه راه متوجه شد که مسلم‌بن‌عقیل در کوفه کشته شده؛ در عین حال حرّ و لشکریانش راه را در سرزمین نینوا بر حسین‌بن‌علی(ع) بستند و اجازه ندادند که ایشان به مسیر خود ادامه دهند. امام حسین از بیعت کردن با یزید سر باز زد و نهایتاً با لشکریان عمر بن سعد جنگید و شهید شد و روح پاک و بلندش به سمت بی‌سو پرواز کرد. بنا بر تحلیلی که مبتنی بر این شواهد تاریخی است، به دست دادن خوانش انقلابی از قصه عاشورا، و امام حسین را در کسوت یک چریک انقلابی انگاشتن و معرفی کردن ناموجه است. بنا بر تلقی شریعتی، امام حسین برای رسوا کردن یزید سودای شهید شدن را در سر می‌پروراند؛ از این رو حج خود را نیمه تمام گذاشت و مکه را ترک کرد و به استقبال شهادت رفت؛ در حالی که بنا بر تصریح امام حسین، او در اندیشه «اصلاح امت جدّه» خویش بود و از ابتدا در پی مخاصمه و درگیری خونین و شهادت نبود؛ اما وقتی خواستند به زور از او بیعت بگیرند و او را میان بیعت کردن و جنگیدن مخیر گذاشتند، از پذیرش بیعت سر باز زد و بانگ برآورد که دامان‌های پاک‌ی که ما را پرورده،

اجازه نمی‌دهند که زیر بار ذلت برویم. اما، شریعتی برای برانگیختن شورانقلابی در مخاطبان خویش، امام حسینی را معرفی می‌کند که برای شهادت و شهید شدن عزم کربلا می‌کند:

«حسین یک درس بزرگتر از شهادتش به ما داده است، و آن نیمه تمام گذاشتن حج و به سوی شهادت رفتن است؛ حجی که همه اسلافش، اجدادش، جدش و پدرش برای احیای این سنت، جهاد کردند. این حج را نیمه تمام می‌گذارد و شهادت را انتخاب می‌کند؛ مراسم حج را به پایان نمی‌برد تا به همه حج‌گزاران تاریخ، نمازگزاران تاریخ، مومنان به سنت ابراهیم، پیامزد که ... وقتی در صحنه حق و باطل نیستی، وقتی که شاهد عصر خودت و شهید حق و باطل جامع‌ات نیستی، هر کجا که می‌خواهی باش؛ چه به نماز ایستاده باشی و چه به شراب نشسته باشی، هر دو یکی است».^۳

جلال آل‌احمد نیز پیش از او هشدار داده بود که کاش تنها به بزرگداشت شهیدان قناعت نمی‌ورزیدیم و امکان شهادت و شهید شدن را رها نمی‌کردیم:

«از آن وقت که «میرداماد» و «مجلسی» دست‌کم به سکوت رضایت‌آمیز خود بعنوان دست‌میزادی به تبلیغ تشیع، به خدمت دربار صفوی درآمدند که جعل حدیث کنند؛ از آن زمان است که ما سواران بر مرکب کلیت اسلام بدل شدیم به حافظان قبور. به ریزه‌خواران خوان مظلومیت شهدا. ما درست از آن روز که امکان شهادت را رها کردیم و تنها به بزرگداشت شهیدان قناعت ورزیدیم، دربان گورستان‌ها از آب در آمدیم».^۴

می‌توان دریافت که در فضای سربی و مملو از اختناق دهه پایانی رژیم شاهنشاهی، این سخنان تند و آتشین، نفتی بود که بر آتش مبارزه ریخته می‌شد و به انقلابیون انگیزه فراوان برای به زیر کشیدن رژیم پهلوی می‌بخشید. در عین حال «تبیین»^۵ یک سخن و فهم زمینه و زمانه پیدایی آن، به تنهایی کفایت نمی‌کند و نمی‌تواند بار «توجیه»^۶ و معرفت‌بخش بودن آن را به دوش کشد. اگر نتوان مدعایی را با اقامه دلیلی توجیه کرد، به رغم فهم شرایط زمانی و مکانی طرح آن، نمی‌توان آن را موجه انگاشت و پذیرفت. تحلیل شریعتی از حادثه کربلا، به رغم جذابیتی که در آن روزگار برای مخاطبان «معلم انقلاب» داشت، فاقد شواهد تاریخی مکفی و قانع‌کننده است.

دوم، این سخن شریعتی که «شهادت دعوتی است به همه عصرها و به همه نسل‌ها که اگر می‌توانی بمیران و اگر نمی‌توانی بمیر»، متضمن ارزان انگاشتن قیمت جان انسان است. به نزد کسی که به سهولت می‌میرد و می‌میراند، نه جان انسان قدر و منزلت چندانی دارد و نه کشتن و کشته‌شدن انسان حرمتی. انگشت تأکید نهادن بر چنین سخنانی و آنها را بسط و ترویج دادن، اخلاقاً ناموجه است و فرونهادنی. می‌توان چنین انگاشت که لازمه منطقی این سخن مد نظر شریعتی نبوده و در آن فضای پر تب و تاب و متلاطم و احساسی، او تفضنی بدان نداشته؛ اما در انداختن یک ایده نو، بسان جوی آبی است که جریان یافته و به پیش می‌رود و راه خود را پیدا می‌کند و به جان مخاطب می‌نشیند؛ که حساب سخن از سخنگو

جداست. بازخوانی و ارزیابی انتقادی چنین آموزه‌هایی که تأثیرات و پیامدهای عظیم در جامعه داشته، در جای خود مؤثر و رهایی‌بخش است. به جای تأکید بر کشتن و کشته شدن و برجسته کردن آن، می‌توان از حادثه عاشورا درس سبکباری و سبکبالی و ترک تعلقات و حریت و شجاعت آموخت و به اقتضای مولوی، بلاجویان دشت کربلا را سبک روحان عاشقی انگاشت که در زندان را شکستند و در مخزن را گشودند و مفتون صورت‌های عالم نشدند و به سان مرغان هوایی در آسمان به پرواز درآمدند که «ز کف بگذر اگر اهل صفایی».^۷ مطابق با چنین تلقی‌ای، شهادت هم‌عنان با طمأنینه و سکینه و رضایت است و به جای فراق و اندوه، باید در آن شکستن بند و جستن از زندان و وصال را سراغ گرفت:

روح سلطانی ز زندانی بجست
جامه چه درانیم و چون خاییم دست
چونک ایشان خسرو دین بوده اند
وقت شادی شد چو بشکستند بند^۸

چندی پیش درباره تجربه زیسته درازآهنگ خود با دکتر شریعتی نوشتم: «مهر اول کی ز دل بیرون رود؟»^۹. هنوز هم شخصیت شریعتی را دوست دارم و مهر ماندگاری را که بر شخصیتم زده به عیان لمس می‌کنم و با خواندن «کویریات» او وقتم خوش می‌شود؛ در عین حال نقد قرائت ایدئولوژیک و انقلابی از اسلام و آموزه‌های شیعی را که مصداقی است از شاهد‌های عهد شباب فکری ناموجه، به لحاظ معرفتی و اخلاقی، ضروری و رهگشا می‌دانم.

۱. فضای سیاسی حاکم بر دوران مقارن با ایراد این سخنرانی، در منبع ذیل به بحث گذاشته شده است:

علی رهنما، مسلمانان در جستجوی ناکجا آباد: زندگی نامه‌ی سیاسی علی شریعتی، ترجمه کیومرث قراقلو، تهران، گام نو، صص ۴۰۰-۳۹۷.

۲. نعمت الله صالحی نجف آبادی، شهید جاوید، قم، ۱۳۴۹.

۳. علی شریعتی، مجموعه آثار ۱۹، تهران، قلم، صص ۲۰۵-۲۰۴.

۴. جلال آل احمد، غربزدگی، تهران، رواق، چاپ دوم، ۱۳۵۷، صفحه ۵۸.

5. Explanation.

6. justification.

۷. نگاه کنید به: مولانا جلال الدین محمد بلخی، گزیده غزلیات شمس؛ به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی؛ تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹، غزل ۴۲۵.

۸. مولوی جلال الدین بلخی، مثنوی معنوی، به تصحیح و پیشگفتار عبدالکریم سروش، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، دفتر ششم، ابیات ۷۹۸-۷۹۷.

۹. سروش دباغ، «مهر اول کی ز دل بیرون رود؟»، اندیشه پویا، شماره ۸، بهار ۱۳۹۲: